

# بحران اجتماعی، دموکراسی در بحران و بحران نولیبرالیسم

روماریک گودین<sup>۱</sup>



ترجمه‌ی احمد سیف



<sup>۱</sup> روزنامه‌نگار فرانسوی با تخصص اقتصاد کلان

مخالفت با نابرابری و ازدست دادن کنترل دموکراتیک وجه مشترک تنش اجتماعی جهانی است. نیروی اصلی همه‌ی این چالش‌ها در واقع این است که نولیبرالیسم موضوعیت خود را از دست داده و بحران درونی خویش را تشدید کرده و درها را برای گسترش رویارویی گشوده است.

نظامی‌ها در خیابان‌های سانتیاگو حضور دارند. میدان اوکوتونا در بارسلون در آتش می‌سوزد و در خیابان‌های بیروت سنگربندی می‌کنند. اگرچه حلقه‌های سیاسی و رسانه‌ای در فرانسه بر سر محدودیت حجاب داد سخن می‌دهند ولی پیداست جهان آتش گرفته است. در واقع صحنه‌های درگیری خشونت‌بار که در روزهای اخیر زیاد شاهدش بودیم مقوله‌های مجزا از هم نیستند. پس از ظهور صحنه‌های مشابه در اکوادور و هائیتی (هنوز جنبش سراسری ادامه دارد)، شاهد استمرار آن در عراق، مصر، اندونزی، هنگ‌کنگ، و کلمبیا بوده‌ایم؛ البته اگر از درگیری‌های اجتماعی در زیمبابوه، نیکاراگوئه، رومانی، صربستان و البته که جنبش جلیقه‌زرها در فرانسه دیگر چیزی نگوییم.

البته امکان دارد در همه‌ی این درگیری‌ها شاهد یک وجه محلی هم باشیم که به مورد خاصی واکنش نشان می‌دهند، برای مثال فقر مزمن در هائیتی، و نظامی‌گری گسترده در میان راست‌گرایان در شیلی، و دلاری کردن بخشی یا کامل در اکوادور و لبنان، و یا اجتناب اسپانیا از به رسمیت شناختن «مسئله‌ی کاتولونیا» و یا آرزوهای دموکراتیک مردم در هنگ‌کنگ. البته هیچ کدام از این توضیحات نادرست نیستند، ولی آیا کافی‌اند؟

جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی محلی همیشه وجود داشتند، ولی خوش‌مان نباید یا نه شاهدیم و یکی از ویژگی‌های شرایط کنونی این است که اکنون هم‌زمان شده‌اند. هم‌زمانی همه‌ی این انقلاب‌ها در پنج قاره به شکل ناگزیری، نشان می‌دهد که این رویدادها به‌طور ویژه‌ای به یک‌دیگر مرتبطند.

### کوشش نولیبرالیسم برای بقا، بحرانش را تشدید کرده است

حلقه‌ی مشترک همه‌ی این رویدادها احتمالاً این است که جهان از سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ گرفتار بحران بزرگی شد. فراتر از آن‌چه که خیلی هنوز به خاطر دارند، «سقوط بزرگ»

که پس از ورشکستگی «لی من برادرز» در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸ شروع شد بسی گسترده‌تر و عمیق‌تر بود و هنوز ادامه دارد. دلیل عمده‌اش هم این است که تنها یک بحران ساده‌ی مالی و یا اقتصادی نبود. بلکه بحرانی بود در شیوه‌ی مدیریت سرمایه‌داری، یعنی بحرانی بود در نولیبرالیسم که بر سه اصل استوار بود: دولت را در خدمت سرمایه قرار بدهد. مالی‌گرایی اقتصاد و کالایی‌سازی جامعه.

همانند بحران دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ بحران کنونی هم شیوه‌ی عمل سرمایه‌داری کنونی را به چالش کشیده است. این نوع بحران‌ها معمولاً طولانی‌مدت‌اند که با دوره‌هایی از ناآرامی همراه هستند. همان گونه که آدام توز، مورخ، در کتاب «توفان» (۲۰۱۴) نشان می‌دهد اغتشاش در سرمایه‌داری نه این که با سقوط ۱۹۲۹ آغاز شده باشد بلکه در طول جنگ جهانی اول آغاز شد و تنها پس از پایان جنگ جهانی دوم به سرانجام رسید. در پیوند با نولیبرالیسم، غالب شدنش به دهه‌ی ۱۹۹۰ مربوط می‌شود یعنی ۲۰ پس از این که پارادایم پیشین گرفتار بحران شده بود.

حتی بحران کنونی هم با کوشش نولیبرالیسم برای جلوگیری از انهدام خود تداوم و تعمیق یافت. کوشش نولیبرالیسم برای تداوم بقای خویش دارد جهان را به بن‌بست می‌کشانند. البته که نولیبرالیسم شوک سال ۲۰۰۸ را از سر گذرانده و حتی از ۲۰۱۰ به بعد به‌نظر می‌رسید به جایی رسیده است که بتواند «راه‌حل»‌های کنونی را ارایه کند، برای نمونه، ریاضت مالی، و «تعدیل ساختاری» که هدفش در واقع انهدام تئمه‌ی حمایتی از کارگران و دیگرانی بود که در زندگی‌شان امنیتی داشتند. نولیبرالیسم، با کوشش برای تداوم سلطه‌ی خود، بحران خود را تعمیق بخشیده است.

نجات اولیه‌ی نظام اقتصادی جهان در واقع این بود که جهشی در رشد اقتصادی پیش آمد که البته عمدتاً با کوشش رژیم چین برای برآوردن تقاضای غربی ادامه یافت که در عین حال نیروی محرک نظام اقتصادی چین بود. ولی این کوشش فوق‌العاده برای رشد موجب شد تا مازاد تولید بی‌سابقه‌ی کالاهای صنعتی پیش آید که از جمله موجب تشدید بحران بهداشت محیط زیستی شد. ارقام موجود این نکته را به‌خوبی نشان می‌دهند. تولید فولاد در چین در طول دو سال از فولادی که بریتانیا – برای مدت‌های مدید بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی فولاد در جهان بود – در طول ۱۵۰ سال تولید کرد

بیش تر بود و یا سیمانی که چین در این دو سال تولید کرد از کل تولید سیمان در آمریکا در قرن بیستم فزون تر بود. این استراتژی البته موفق نشد. نتیجه این شد که در اقتصاد چین سرعت فعالیت‌ها کم تر شد و این کاهش هم به‌طور مستقیم برای عرضه کنندگان مواد اولیه به چین از برزیل تا آرژانتین، و اکوادور و ونزوئلا اثر منفی گذاشته است و همه‌ی این کشورها با کاهش تقاضا برای مواد اولیه روبرو شده و ناچار شدند تا سیاست‌های اقتصادی خود را به این دلیل تعدیل کنند.

موتور دیگری که به‌کار گرفته شد تا نولیبرالیسم حفظ شود استفاده از سیاست‌های پولی برای اجتناب دولت‌ها در استفاده از سیاست‌های مشوق مالی بود. استفاده از این سیاست‌ها تنها باعث نجات بخش مالی و شرکت‌های فراملیتی بزرگ شد. به‌علاوه، دیگر وجوه برنامه‌های نجات نولیبرالی به‌طور کامل شکست خورده‌اند. رشد اقتصادی جهانی احیا نشد و رشد بهره‌وری هم چنان ثابت مانده است اگرچه «انقلاب تکنولوژیک» را هم داشته‌ایم. سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی بسیار ناچیز است و این بخش سرمایه‌گذار خوبی هم نیست. در ماه‌های اخیر اقتصاد جهان وارد دور تازه‌ای از رکود درازمدت شده است.

در این شرایط، ادامه‌ی رفرم‌های نولیبرالی برای محافظت از حاشیه‌ی سود بنگاه‌ها و درآمد ثروتمندترین بخش جمعیت هم پی‌آمدهای منفی بیش‌تر داشته است. همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، بخش ناچیزی از سود سرمایه‌گذاری می‌شود و تازه به‌شکل بدی هم سرمایه‌گذاری می‌شود و رشد بهره‌وری کار به سیر نزولی اش هم چنان ادامه می‌دهد و ثروتی که می‌ماند تا به‌طور مشترک از آن استفاده شود هم چنان کش می‌رود. ولی از آن جایی که در پاسخ به این سیر نزولی، هم چنان به ثروتمندان و بنگاه‌ها ارجحیت داده می‌شود، نابرابری‌ها حتی برای آن‌ها که میزان ناچیزی سرمایه‌گذاری می‌کنند یا اصلاً سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، بیش‌تر می‌شود. براساس این منطق، همین که تعدیلی ضروری می‌شود، بیش‌ترین کوشش بر این می‌شود که هزینه‌ها بر سر کسانی سرشکن شود که کم‌ترین توان برای پرداخت آن را دارند، برای مثال مالیات برای نرم‌افزار و اتزآپ در لبنان، یا حذف یارانه‌ی انرژی در اکوادور و هاییتی، و یا افزودن بر هزینه‌ی استفاده از حمل‌ونقل عمومی، نمونه‌ی شیلی. ناگفته روشن است که همه‌ی این سیاست‌ها بر نیاز افراد به کار و تولید درآمد اثر خواهد داشت.

حتی اگر رشد به نسبت بیش تر در کشورهای نوظهور باعث شود تا نابرابری جهانی بین این کشورها و کشورهای به اصطلاح توسعه یافته اندکی کم تر شود، واقعیت این است که نابرابری در درون این کشورها هم چنان با سرعت بیش تر می شود. این در واقع نتیجه گیری برانکو میلانویچ در کتاب «نابرابری جهانی» (۲۰۱۶) است که پیش بینی کرد که مسأله‌ی طبقه‌ی اجتماعی بازمی گردد. بنابراین، آنچه مشاهده می کنیم در واقع مبارزه‌ی طبقاتی در سطح جهانی است.

برای مدت‌های طولانی باور این بود انتقاد از نولیبرالیسم در واقع « امتیاز برای ثروتمندانی است» که در کشورهای پیشرفته از بهره‌مندی از منافع آن کنار مانده بودند. گفته می شود که افزایش نابرابری بهایی است که برای توسعه‌ی اقتصادی باید پرداخت. و ما باید این افزایش نابرابری را به خاطر آن‌هایی که از زیر خط فقر نجات می‌یابند، بپذیریم. ولی این گفتمان دیگر کاربرد ندارد و این در واقع بدعت زمانه‌ی کنونی ماست. چالش به کشورهای نوظهور رسیده است. اولین ضربه در برزیل در ۲۰۱۳ وارد آمد که بازار کالاها روند نزولی گرفت و جنبش‌های اجتماعی بی سابقه‌ای علیه حرکت دولت برای افزایش هزینه‌ی حمل و نقل عمومی در زمان دیلما روسف شروع شد که عده‌ای آن را نشانه‌ی بازگشت حزب کارگران به نولیبرالیسم ارزیابی کردند. از آن زمان به بعد، این موج تشدید شد و اکنون کشورهای دیگری چون شیلی را دربر گرفته است که نهادهای بین‌المللی مدت‌های مدید آن را نماد ثبات اقتصادی معرفی می کردند. در این کشورهای نوظهور، سلطه‌ی نولیبرالیسم در حال فروپاشی است. نیاز به رشد و رقابت به بن بست می رسد. با کاهش نرخ رشد اقتصادی واقعیت نابرابری‌ها علنی تر می شود. بهبود پیشین در سطح زندگی به خاطر نرخ نزولی رشد تجارت جهانی دیگر قابل تداوم نیست. سراب این که سطح زندگی در این کشورها به سطح زندگی در کشورهای پیشرفته خواهد رسید - وعده‌ی بزرگ نولیبرال‌ها - با سیاست‌هایی که در پیش گرفته می شود، غیب می شود. برای جمعیت این کشورها هیچ راه برون رفتی نیست مگر مستمندسازی تازه و بیشتر.

## بازگشت به مسأله‌ی اجتماعی

نولیبرالیسم به آخر خطر رسیده است. درمنطق زهکشی ارزش و رشد موهومی خودگیر افتاده است و هنوز بر همان ایده‌های موهومی‌اش پافشاری می‌کند «فروبارش» منحنی لافر، تئوری‌های کوز که از جمع آن نتیجه می‌شود که موضوع عدالت توزیعی را باید مستقل از واقعیت اقتصادی بررسی کرد. نولیبرالیسم این کار را با تکیه بر یکی دیگر از ایده‌های موهومی‌اش انجام می‌دهد «مدیریت» دموکراسی، که بر آن اساس، حوزه‌ی اقتصادی نباید مشروط به تصمیم‌گیری دموکراتیک باشد بلکه باید از آن در برابر «احساسات» توده‌ها یا به قول امانوئل مکرون «احساسات تأسف‌بار» محافظت کنیم. ولی این نوع تقسیم‌بندی‌ها هرچه بیشتر با تعمیق نابرابری و وخیم‌تر شدن بحران محیط زیست، غیرممکن می‌شود. پس از پنج دهه مدیریت دموکراسی، مردم می‌خواهند به جای نیاز و ضرورت «بازارها» و «سرمایه‌گذارها»، به ضرورت‌ها و نیازهای آن‌ها توجه شود.

بحران کنونی نولیبرالیسم سه بُعد اساسی دارد. بحران محیط زیست، بحران اجتماعی و بحران دموکراتیک. و نظام اقتصادی کنونی نمی‌تواند درمقابل هیچ کدام از این سه منبع رشد ناراضیتی راه‌حلی ارایه کند. در مواجهه با وضعیت اضطراری زیست‌محیطی، راه‌حل‌های بازارگرا خواهان سرکوب مصرف فقیرترین بخش مصرف‌کنندگان با استفاده از ابزارهای مالی است. در مواجهه با بحران اجتماعی و بحران دموکراتیک واکنش نولیبرالیسم بی‌اعتنایی است. در واقع نشان دادن واکنش مؤثر به این بحران‌ها، تغییرات اساسی در پارادایم اقتصادی را ضروری می‌سازد.

برای واکنش منطقی به بحران محیط زیست باید شاهد تغییری اساسی در جهت‌گیری سرمایه‌گذاری باشیم و باید اقتصاد مبتنی بر مستغلات و حباب‌های مالی را به‌طور کامل کنار بگذاریم. لازمه‌ی این کار هم بازنگری کامل و اساسی در نظام پولی است. بذره‌های این دگرسانی در نیودیل سبز که در آمریکا معرفی شده بیان شد که موجب وحشت اقتصاددانان نولیبرال شده است. اگر این طرح به تصویب برسد، دگرسانی بهداشت محیط زیست دیگر با تضعیف طبقه‌ی کارگر اتفاق نخواهد افتاد بلکه با کمک آنان ادامه خواهد یافت. با تضمین بازتوزیع گسترده‌ی منابع، که طبیعتاً به نفع

ثروتمندترین‌ها نخواهد بود، طبقات اجتماعی میانی می‌توانند بدون این که سیاره‌ی زمین را نابود کنند، سطح زندگی بالاتری داشته باشند. در ضمن مشارکت توده‌ای گسترده‌تر هم تضمین خواهد کرد که این نوع تصمیم‌ها دیگر تنها به نفع ثروتمندان و سرمایه اتخاذ نخواهد شد بلکه منافع مشترک در نظر گرفته خواهد شد. و این چیزی است که نولیبرالیسم همیشه آن را رد کرده است و این که دموکراسی «بتواند قرار اقتصادی موجود را به هم بزند» دقیقاً چیزی است که در جهان امروز به آن نیازمندیم.

به سخن دیگر این سه اضطرار و این سه پیش‌شرط در واقع به یک‌دیگر مربوطند. حلّ مسأله‌ی اجتماعی به‌ناگیز مسأله‌ی دموکراتیک و بهداشت محیط زیست هم هست. ولی از آن‌جایی که نولیبرالیسم همیشه این تغییرات را رد می‌کند و دولت‌ها که با همان منطق کار می‌کنند، این برعهده‌ی مردمی می‌افتد که به اصطلاح درخیاان‌ها هستند که نیازهای خود را بیان کنند. و این آن چیزی است که این روزها به وضوح روشن است. برحسب منطقه، ارجحیت‌ها می‌تواند متفاوت باشد ولی در همه جا سیستم یگانه‌ای به چالش گرفته می‌شود - یعنی نولیبرالیسم جهانی. بعلاوه، همه‌ی جنبش‌ها در پیوند با این مسائل دموکراتیک و اجتماعی فرایندی تکاملی را از سر می‌گذرانند و در بعضی موارد، نگرانی‌های بهداشت محیط زیستی هم رو آمده است. در همه جا، چالش‌ها جدی‌اند و با کل نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طرف هستند.

در ویدئویی که در دسترس است در ۱۹ اکتبر، در خیابان‌های بارسلونا پلیس اسپانیا تظاهرکنندگان استقلال‌طلب کاتولونیا را به زیر ضرب گرفته است. روی دیواری که در این ویدئو مشخص است شعار نوشته‌اند که «این مبارزه‌ای طبقاتی است». و رای مسأله‌ی ملی در کاتولونیا همیشه این مطالبه برای جامعه‌ای که در آن بازتوزیع عادلانه منابع صورت گرفته باشد نهفته بود. ولی وقتی به اعتصاب‌کنندگان حمله می‌شود این واقعیت برجسته می‌شود. تمایل برای کنترل دموکراتیک در کاتولونیا در ضمن نشان‌دهنده‌ی ارجحیت‌های اجتماعی و محیط زیستی هم هست. (یکی از کسانی که در یک دادگاه اسپانیا محکوم شد، رائل رومه‌وا سیاستمدار منتخب مردم است که قبل از این که به جنبش استقلال‌طلبانه بپیوندد، محقق روابط بین‌الملل بود).

درفرانسه جنبش جلیقه‌زرها با یک تحول مالیاتی صرف متوقف نشد و پس گرفتن مالیات بر کربن هم جنبش را متوقف نکرد. جنبش کل عملکرد دموکراسی و سیاست ضد بازتوزیعی دولت را به پرسش گرفته است. در این راه با فعالان محیط زیست متحد شدند همان‌گونه که مشاهده کردیم صدها تن از جلیقه‌زرها به همراه شورشیان انقراضی در اوایل اکتبر در اشغال مشترک مرکز فروش «ایتالی دیو» شرکت کردند. نگرانی درباره‌ی این که در پایان ماه صورت‌حساب‌ها را چه‌گونه باید پرداخت با نگرانی برای پایان جهان درآمیخت. در اکوادور وضعیت کاملاً مشابه است. مبارزه در مخالفت با پایان‌بخشیدن به یارانه‌ی انرژی در واقع میزان نابرابری‌هایی را که بر جمعیت بومی اثر می‌گذارد و این جمعیت بومی سال‌هاست که علیه منطق زورگویانه‌ی دولت برای دلاری کردن مبارزه کرده‌اند.

در لبنان کشوری که ثروت هفت نفر معادل یک‌چهارم تولید ناخالص داخلی کشور است، تظاهرات گسترده، مخالفت با خصوصی‌سازی، و افزایش مالیات، یعنی در واقع سیاست‌هایی است که مورد توافق «دولت اتحاد ملی» شامل همه‌ی احزاب، قرار گرفته بود. این پیوند بین جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک کردن در شیلی هم نمایان است. در هنگ‌کنگ تظاهرات مردم علیه رژیم چینی که می‌خواهد به هر قیمتی که بشود بحران در الگوی اقتصادی را پرده‌پوشی کند به‌وضوح یک چرخش مشخص اجتماعی پیدا کرده است.

این البته هنوز ابتدای کار است. هیچ‌امیدی وجود ندارد که بحران در نولیبرالیسم به‌سرعت برطرف خواهد شد درست برعکس. به فشارهای اجتماعی فاجعه‌های مکرر زیست‌محیطی هم اضافه خواهد شد - یعنی آن‌چه که در منطقه کارآییب در این سال‌ها تجربه کرده‌ایم که باعث وخیم‌تر شدن شرایط اجتماعی خواهد شد. از همه مهم‌تر به‌نظر می‌رسد که دولت‌ها نمی‌توانند در منابع نولیبرالی خود راه‌حلی پیدا کنند. البته در اکوادور و در لبنان، تظاهرکنندگان شاهد کنار گذاشته شدن بعضی از سیاست‌های ریاضت اقتصادی از جمله کاستن مالیات بر فقرا بوده‌اند. در لبنان، سیاست بازتوزیعی، یعنی مالیات‌ستانی از سود بانکی درپیش گرفته شد. ولی این پیروزی‌ها بسیار شکننده‌اند و همان‌طور که دیده‌ایم نمی‌توانند مشکلات نهفته در مطالبات دموکراتیک مردم را پاسخ‌گو باشند.



بعید نیست نولیبرالیسم، در مواجهه با این مبارزات ادامه‌دار و چالش در برابر کارآمدی‌اش، برای بقا خود را در سنگر «خشونت قانونی» دولت پنهان و مواضعی سخت‌تر اتخاذ کند. مثل امانوئل مکرون در فرانسه که عملاً از خشونت پلیس حمایت می‌کند. همانند پروسانچز نخست‌وزیر اسپانیا که در ۲۱ اکتبر در بیمارستان، تنها از مجروحان نیروهای انتظامی عیادت کرد. هم‌چنین سباستین پینه‌را - رئیس‌جمهور شیلی - که وقتی در ماه سپتامبر به نشست گروه هفت در بیارریتز دعوت شد بیانیه‌ی خود را در حالی بیان کرد که اطرافش را نیروهای نظامی گرفته بودند - درست شبیه به وضعیتی که در زمان پینوشه وجود داشت و پینه‌را به وضوح به تظاهرکنندگان اعلام کرد «ما در حال جنگ هستیم». به این ترتیب، جنگ اجتماعی دارد جهانی می‌شود و نیروهای درگیر هم نولیبرالیسم و مدافعانش در یک‌سو و مخالفان در سوی دیگر است. با توجه به خشونت این جنگ و ناتوانی رهبران از این که نمی‌خواهند گامی فراتر از نولیبرالیسم بردارند بعید نیست دفاع دولت از منافع سرمایه به صورت نوفاشیسم و جنبش‌های ملی‌گرایانه در بیاید همان‌گونه که مدت‌ها در اروپای شرقی شاهد آن بوده‌ایم و یا در سال‌های اخیرتر در کشورهای انگلیسی‌زبان شاهد آن هستیم و هم‌اکنون هم در هندوستان و در چین در جریان است. ثباتی که سرمایه هم اکنون می‌طلبد تنها با «نظامی کردن» جامعه به دست می‌آید و تازه جامعه‌ای که به شدت کالایی شده است. نولیبرالیسم نشان داد که با چنین سرانجامی هیچ بیگانگی ندارد، آزمایشگاه اولیه‌اش در شیلی بود با پینوشه، یعنی کشوری که در آن آزادی را برچیده بودند، ولی به سرمایه‌ی خارجی خوش آمد می‌گفتند. این تکرار تاریخ حاوی پیام غریبی است. پیامی که از ما می‌خواهد برای ساختن بدیلی اجتماعی، زیست‌محیطی و دموکراتیک به بازنگری بنشینیم.

پیوند با منبع اصلی:

متن مقاله‌ی بالا نخست به فرانسوی در **mediapart** منتشر شد و فرد مورفی آن را به انگلیسی ترجمه کرده و متن انگلیسی در پیوند زیر منتشر شده است:

[Social Crises, Crises of Democracy, Neoliberalism in Crisis](#)